

نسل‌کشی بزرگ در تاریخ معاصر

● امیر هاشمی مقدم

هم‌وطنان ما نداشتند) از این نسل‌کشی میرا کنند و همین عامل، باعث به‌وجود آمدن برخی مسائل شده است. به‌هر حال این مقدمه از آن جهت بود که اشاره شود ایرانی‌ها تا حدودی با مسأله نسل‌کشی ارمنیان آشنایی دارند؛ و این در حالی است که هیچ نمی‌دانند در همان محدوده‌ی زمانی قتل عام ارمنی‌ها (که اوج آن در سال ۱۹۱۵ اتفاق افتاد)، بیگانگان با قحطی‌ای که در کشورمان به راه انداختند، بزرگ‌ترین نسل‌کشی تاریخ معاصر را رقم زدند. «تلفات ایران [۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹] به روشنی بسیار فراتر از تلفات ارمنه در ترکیه و حتی بسیار فراتر از نسل‌کشی یهودیان توسط نازی‌هاست» (ص: ۲۰). اگرچه بیگانگان موفق شدند با پنهان نگاه داشتن اسناد مربوط به آن واقعه، تاکنون سکوتی عجیب بر این ماجرا حاکم کنند، لیکن با رو شدن بخش زیادی از اسناد توسط محمدقلی مجد در کتاب «قحطی بزرگ»، اولین گام جدی در جهت جلوگیری از فراموشی این حادثه‌ی ننگین، برداشته شد. «کتاب حاضر ترجمه‌ای است از پژوهش آقای محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم آمریکا که در آن کشور چاپ و منتشر شده است و عنوان آن «The Great Famine and Genocide in Persia ۱۹۱۷-۱۹۱۹» (ص: ۸. پیش‌گفتار انتشارات). همان‌گونه که پیداست، ترجمه‌ی نام اصلی این اثر، «قحطی و نسل‌کشی بزرگ در ایران ۱۹۱۷-۱۹۱۹» است. نویسنده در سراسر کتاب، تأکید زیادی بر استفاده از اصطلاح نسل‌کشی دارد و به‌طور مرتب جملاتی در بردارنده این نکته بیان می‌دارد. از همان اولین جمله مقدمه که نوشته است: «بی‌تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۹ تا ۱۹۱۷ بزرگ‌ترین فاجعه‌ی تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است» (ص: ۱۵). چرا که از نظر وی در این حادثه، دست کم ۴۰ درصد کل جمعیت ایران از بین رفت و بر همین اساس، «بی‌شک ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول است» (همان). جمله‌ی اخیر، جمله‌ای است که در جای‌جای کتاب به آن برخواهیم خورد. وی در مقدمه که فصل اول کتابش را شامل می‌شود، توضیح می‌دهد که با وجود اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول، کشورهای درگیر (روس، انگلیس،



■ قحطی بزرگ (۱۲۹۸-۱۲۹۶ ش/۱۹۱۹-۱۹۱۷ م)
 ■ نوشته‌ی محمدقلی مجد، ترجمه‌ی محمد کریمی
 ■ مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تهران: ۱۳۸۷؛ ۲۳۵ صفحه

آن دسته از ایرانی‌هایی که اهل مطالعه باشند، عموماً با نسل‌کشی ارمنی‌ها توسط حکومت عثمانی آشنا نیستند. این نسل‌کشی که هم‌زمان با حکومت ترک‌های جوان اتفاق افتاد، باعث از میان رفتن بیش از دو میلیون ارمنی بی‌گناه شد. با وجودی که نه ایران و نه ایرانیان آن زمان، به جز پناه دادن به معدود ارمنی‌هایی که موفق به فرار به کشورمان شده بودند، هیچ نقش دیگری در این ماجرا نداشتند، متأسفانه چند سالی است در روز ۲۴ آوریل که سالگرد این نسل‌کشی برگزار می‌شود، برخی ناآگاهان تلاش می‌کنند حکومت عثمانی آن زمان را (که خوش‌بختانه هیچ ارتباطی با

ایرانی‌ها تا حدودی با مسأله
نسل‌کشی ارمنیان آشنایی دارند؛ و
این در حالی است که هیچ نمی‌دانند
در همان محدوده‌ی زمانی قتل عام
ارمنی‌ها، بیگانگان با قحطی‌ای
که در کشورمان به راه انداختند،
بزرگ‌ترین نسل‌کشی تاریخ معاصر
را رقم زدند



گزارش‌های میسیونرهای آمریکایی در ایران... خاطرات افسرانی چون سرلشکر ال.سی. دنسترویل، فرمانده دسترپورس در ایران در سال ۱۹۱۸؛ سرلشکر دلیوئی.آر. دیکسون، سربازرس پلیس شرق ایران در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و سرگرد ام.اچ. داناو، افسر شناخته‌شده‌ی اطلاعات نظامی انگلستان و نماینده‌ی سیاسی آن دولت در غرب ایران در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ که همگی در همان دوران نوشته شده‌اند (صص: ۲۰ و ۲۱). ظاهراً مؤسسات خیریه‌ی آمریکایی در آن دوران، بیشترین تلاش‌ها را برای یاری قحطی‌زدگان داشتند. تلاش‌هایی که انگلیسی‌ها جلوی آن را گرفتند و اجازه‌ی ورود مواد غذایی به خاک کشورمان را ندادند (صص: ۲۵ و ۲۶). نویسنده کتاب تردید ندارد که «قحطی و نسل‌کشی، اقدام جنگی بریتانیا برای اشغال و تصرف ایران بوده است» (ص: ۲۹). فصل اول کتاب، اگرچه نام مقدمه را بر خود دارد، لیکن چکیده‌ای است مفید و مختصر از مطالب کتاب. نویسنده در توجیه دلیل انجام این بررسی و نگارش کتاب معتقد است که «بدون درک آن‌چه که در ۱۹۱۹-۱۹۱۷ بر سر ایران آمده، نمی‌توان تاریخ معاصر ایران را دریافت» (ص: ۱۸). البته نویسنده اصرار دارد که تاکنون در این باره کاری صورت نپذیرفته است، اما همان‌گونه که ویراستار کتاب (که نامش معلوم نیست) اشاره کرده، در کتاب‌هایی مانند «تاریخ هجده ساله آذربایجان» نوشته‌ی کسروی، «فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶

و عثمانی) این بی‌طرفی را نادیده گرفته و خاک کشورمان را محل تاخت و تازشان کردند. روسیه و انگلیس خاک کشور را میان خودشان تقسیم کردند و با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، تقریباً تسلط انگلیس بر سراسر خاک ایران کامل شد. وی در سراسر کتابش تلاش دارد نشان دهد در دوره‌ی قحطی، بر خلاف ادعای انگلیسی‌ها، تمام ایران زیر قدرت زورگویانه‌ی انگلیس بوده و اصلی‌ترین عامل قحطی، تسلط انگلیسی‌ها بر ایران و اقدامات ایشان بود. «ایران زمانی به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای هم‌جوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس در اشغال نظامی انگلستان بود. از همان آغاز، انگلستان دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه‌ی قحطی ایران را متوجه روس‌ها و عثمانی‌ها کند. اما همان‌طور که گفته شد، ترک‌ها و روس‌ها پیش از بروز قحطی، ایران را ترک کرده بودند» (ص: ۲۲). وی در اثبات مدعایش، اگرچه به دلیل عدم انتشار اسناد سیاسی انگلستان از آن‌ها محروم است، لیکن به اندازه‌ای اسناد محکم دیگر ارائه می‌دهد که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. برخی از اسناد وی عبارتند از: «شرح مفصل و روشنی که وزیرمختار وقت امریکا در ایران، جان لارنس کالدول درباره وضعیت قحطی در ایران نوشته است؛ گزارش‌های مطبوعات آن دوران از ابعاد رنج و گرسنگی ناشی از قحطی؛ خاطرات یک شاهد عینی؛ و نیز

ایران زمانی به بزرگترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای هم‌جوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس در اشغال نظامی انگلستان بود

علف‌ها از دهانشان بیرون زده بود» (ص: ۵۲). داناها، خبرنگار جنگی و افسر اطلاعات انگلیس می‌نویسد: «اجساد چروکیده زنان و مردان، پشته شده و در معابر عمومی افتاده‌اند. در میان انگلستان خشکیده آنان، هم‌چنان مشتی علف که از کنار جاده کنده‌اند و یا ریشه‌هایی که از مزارع در آورده‌اند به چشم می‌خورد؛ با این علف‌ها می‌خواستند رنج ناشی از قحطی و مرگ را تاب بیاورند. در جایی دیگر، پابرنه‌ای با چشمان گود افتاده که دیگر شباهت چندانی به انسان نداشت، چهار دست و پا روی جاده جلوی خودرویی که نزدیک می‌شد می‌خزید و در حالی که نای حرف زدن نداشت، با اشاراتی برای لقمه نانی التماس می‌کرد...» (ص: ۵۳). آدم‌خواری از زور گرسنگی تا آن‌جا رواج پیدا می‌کند که تعداد زیادی از آن‌ها را اعدام می‌کنند. آدم‌رباها عموماً زنان بودند و ربوده‌شده‌ها، کودکان (صص: ۵۵ و ۵۶). نانوائی‌ها ناچار بودند آرد را با خاک‌اره مخلوط کنند و باز هم با بهای گزاف، به مردم نمی‌رسید (ص: ۵۵). کالدول و ساوثرد در شگفت‌اند که چرا از همسایگان شرقی و غربی ایران، هند و بین‌النهرین که غله و آذوقه فراوان داشتند، چیزی وارد نمی‌شود؟ و حتی بدتر از این، چرا در شرایط قحطی کشور، انگلیس اقدام به خرید همان اندک آذوقه‌ی موجود در بازار برای سربازانش می‌کند و با این کار، هم بازار ایران را از آذوقه تهی می‌سازد و هم باعث گرانی بیش از پیش می‌شود. در حالی که می‌توانست از هند که مستعمره‌اش بود، آذوقه وارد کند (ص: ۷۲). نویسنده در فصل پنجم به تفصیل به این ماجرا و چرایی آن می‌پردازد. اگرچه دولت در ظاهر می‌خواهد قحطی را کنترل کند، اما عملاً توانایی این کار را ندارد. در برخی شهرها، بزرگان گرد هم می‌آیند و تا حدودی به یاری قحطی‌زدگان می‌شتابند. اما باز هم قحطی ادامه می‌یابد تا بهار ۱۹۱۹ که بر اثر برداشت خوب غله، قیمت‌ها هم کمی کاهش یافته و اوضاع بهتر می‌شود.

فصل سوم، «قتل عام حقیقی؛ کاهش جمعیت ایران، ۱۹۱۹-۱۹۱۴» نام دارد. مجد در این فصل تلاش می‌کند سستی این نظر انگلیسی‌ها را، که جمعیت ایران پیش از جنگ اول جهانی ۱۰ میلیون نفر بود، نشان دهد و در عوض اثبات کند که جمعیت ایران در آن زمان، دست کم دو برابر جمعیت اعلام شده، یعنی ۲۰ میلیون نفر بوده است. و همه‌ی این‌ها بر اساس منابع غربی، به‌ویژه نوشته‌های امریکایی‌ها و انگلیسی‌های حاضر در ایران آن زمان است. البته آن‌چنان‌که نویسنده نشان داده است، همه

شیراز» نوشته حافظ فرمانفرمایان؛ «تاریخ سیاسی و اداری ایران در دوره قاجاریه» نوشته عبدالله مستوفی؛ «ایران در جنگ بزرگ» نوشته‌ی مورخ‌الدوله سپهر؛ و برخی روزنامه‌ها مانند «رعد» و «ایران» به این موضوع پرداخته شده است. اگرچه خود مجد هم به این روزنامه‌ها بسیار استناد کرده است. البته کتاب «قحطی بزرگ» نوشته‌ی مجد اولین کتابی است که به طور مستقل به این واقعه می‌پردازد و الحق‌والانصاف در این زمینه مستندترین نیز هست.

فصل دوم، «قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷: گزارش مستند» نام دارد. وی در این فصل غیر از قحطی در پایتخت ایران، به قحطی در کاشان (ص: ۳۷)، اصفهان، قم، مشهد، جلفای آذربایجان، اردبیل، آستارا (ص: ۴۱)، کردستان، همدان، کرمانشاه (ص: ۴۲)، انزلی (ص: ۴۵)، قزوین، سلطان آباد (ص: ۴۸)، قصر شیرین (ص: ۵۱)، تبریز، ارومیه، ساوجبلاغ (ص: ۵۷)، شیراز (ص: ۷۰)، رشت (ص: ۷۳)، و فیروزآباد (ص: ۷۷)، نیز می‌پردازد. بد نیست اشاره‌ای کوتاه به برخی توصیف‌ها که در کتاب نقل شده بود داشته باشیم. وضعیت به گونه‌ای بود که به توصیف کالدول، وزیر مختار امریکا در ایران «متکدیان چند برابر شده و صدها تن از آن‌ها در خیابان‌ها به شکلی اسفبار می‌گریند و گدایی می‌کنند...» (ص: ۳۹). فشار گرسنگی به حدی است که «مردم علف، سگ، مردار حیوانات و حتی انسان را می‌خورند» (ص: ۴۸). وایت، دبیر هیات نمایندگی امریکا می‌نویسد: «مردم از ناچاری علف و یونجه می‌خورند؛ و یا دانه‌های گندم را از میان پشگل حیوانات بارکش در جاده‌ها درآورده و از آن نان درست می‌کنند. در همدان [و البته بر اساس سایر گزارش‌ها، در همه‌ی شهرها و روستاها] در موارد متعددی افراد به خوردن گوشت انسان روی آورده‌اند و دیدن نزاع کودکان و سگ‌ها بر سر لاشه‌ی حیوانات و یا تصاحب زباله‌ای که در خیابان ریخته شده، امری غیرعادی نیست» (صص: ۵۰-۵۱). و البته این‌ها از نظر دنسترویل، فرماندهی دنسترفورس انگلیس که در آن دوره خودش از عمال این جنایت انگلیسی‌ها بود، نشانه‌ی «بی‌تفاوتی خارق‌العاده‌ی مشرق‌زمینی‌ها» (ص: ۴۶) و خوی «وحشیانه» (ص: ۴۷) آن‌هاست. ساوثرد، کنسول امریکا در ایران می‌نویسد: «مردم محتضری بودند که در طول جاده به خاک افتاده بودند. زیر آفتاب سوزان، مگس‌ها چشم‌های شیشه‌مانند و به‌طور غیرطبیعی بزرگ آن‌ها را می‌خوردند و از آن‌جا که توانی برای بلعیدن یا حرکت نداشتند، برگ درختان و



مجد در این فصل تلاش می‌کند سستی این نظر انگلیسی‌ها را، که جمعیت ایران پیش از جنگ اول جهانی ۱۰ میلیون نفر بود، نشان دهد و در عوض اثبات کند که جمعیت ایران در آن زمان، دست کم دو برابر جمعیت اعلام شده، یعنی ۲۰ میلیون نفر بوده است

گیلبار استناد می‌کند که جمعیت شهری ایران را در سال ۱۹۰۰، ۱/۸ میلیون نفر دانسته است (ص: ۸۸). سپس بدون هیچ دلیلی جمعیت شهری ایران را در سال ۱۹۱۰ برابر ۲/۵ میلیون نفر تخمین می‌زند. با توجه به شرایط و امکانات بهداشتی و درمانی آن دوره، بسیار بعید است که طی ۱۰ سال، جمعیت شهری ایران رشد ۳۹ درصدی داشته باشد. از سوی دیگر، مجد جدولی ترسیم کرده و در آن، جمعیت ۲۳ شهر بزرگ ایران را بر اساس منابعی همچون شوستر، سوبوتسینسکی، دنسترویل، داناها و گیلبار با هم مقایسه می‌کند. حاصل جمع جمعیت این شهرها، تقریباً ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر می‌شود. با توجه به این که جمعیت آخرین شهرهای جدول، ۱۰/۰۰۰ نفر و حتی برای شهر میانه ۷/۰۰۰ نفر است، می‌توان حدس زد جمعیت سایر مراکز شهری ایران از این رقم هم کمتر است. حال اگر همان رقم ۱۰/۰۰۰ نفر را برای جمعیت ۷۷ شهر باقی‌مانده (از یک‌صد شهر کوچک و بزرگی که سوبوتسینسکی اشاره دارد) در نظر بگیریم، مجموع جمعیت این شهرها (۷۷ ضربدر ۱۰) = ۷۷۰/۰۰۰ هزار نفر می‌شود. بنابراین جمعیت یک‌صد شهر کوچک و بزرگ ایران بر اساس این روش، ۲/۰۷۰/۰۰۰ نفر خواهد شد. این رقم بیشتر به واقعیت نزدیک است. از سوی دیگر مجد در زیرنویس صفحه ۹۲ می‌نویسد: «خلاصه! جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰، ۲/۵ میلیون نفر بوده و به راحتی می‌توانسته در سال ۱۹۱۴ به سه میلیون نفر برسد» که باز هم چنین تخمینی بسیار دور از واقع است. چرا که حتی با فرض پذیرش جمعیت ۲/۵ میلیون نفری ایران در سال ۱۹۱۰، رشد ۲۰ درصدی جمعیت در عرض چهار سال، آن هم در آن شرایط و روزگار چندان درست به نظر نمی‌رسد. به‌رحال نویسندگان با پذیرش همان ۲/۵ میلیون نفر جمعیت شهری برای ایران سال ۱۹۱۴، نتیجه‌گیری‌اش را ادامه می‌دهد. آن‌چنان‌که گفتیم، سوبوتسینسکی جمعیت شهرنشین ایران را در سال ۱۹۱۴ برابر ۱۲ درصد کل جمعیت ایران می‌داند. و مجد با فرض ۲/۵ میلیون نفر شهرنشین آن زمان، به جمعیت حدوداً ۲۰ میلیون نفری ایران می‌رسد که راسل هم در مواردی همچون انتخابات مجلس سوم، اشاره می‌کند (ص: ۹۲). هم‌چنین نویسنده بر اساس آراء شهر تهران در سال ۱۹۱۷ (دقیقاً پیش از قحطی)، جمعیت ۴۰۰ هزار نفری برای این شهر نشان می‌دهد که با آمار ۳۵۰ هزار نفری سوبوتسینسکی و شوستر برای تهران سال ۱۹۰۹ نزدیک است. در حالی که این جمعیت در سال ۱۹۲۴ بر اساس

تلاش انگلیسی‌ها بر آن بوده و هست که تا آن‌جا که امکان دارد، اشاره‌ای به قحطی یادشده نداشته باشند. اما در برخی موارد، به‌اصطلاح از دست‌شان در رفته است. برای نمونه، راسل، وزیر مختار بریتانیا در ایران در گزارشی در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۱۴ درباره روابط ایران و روسیه نوشته است: «ایران به وسعت اتریش، آلمان و فرانسه و جمعیت آن، ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر است» (صص: ۸۶ و ۸۷). وی این رقم را بارها تکرار کرده است. البته انگلیسی‌ها پس از این قحطی و به قول مجد، نسل‌کشی بود که تلاش جدی‌ای در پیش گرفتند تا آمار جمعیتی ایران را مخدوش کرده و مانع نشان دادن تأثیر قحطی یادشده در کاهش جمعیت شوند. مثلاً جولیان باربر در مقاله‌ای در سال ۱۹۶۸، بر اساس دو روش تاریخی و آماری، جمعیت ایران را در سال ۱۹۱۴، ۱۰/۸۹ میلیون نفر تخمین می‌زند. اما وی هیچ اشاره‌ای به قحطی نام‌برده ندارد. قحطی‌ای که در کاهش باورنکردنی جمعیت ایران، حتی از نظر انگلیسی‌هایی چون دنسترویل، داناها، سایکس و... بسیار کارگر افتاد. و همین «نادیده گرفتن و عدم اشاره باربر به قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به تنهایی دلیل کافی برای کنار گذاردن برآوردهای به‌ظاهر علمی او از جمعیت ایران در ۱۹۱۸-۱۹۰۰ است» (صص: ۸۹-۹۱). و همان‌گونه که اشاره شد، یاد نکردن از قحطی به نوشته‌ها و آمار پس از آن دوره باز می‌گردد. برای نمونه، در «کتاب راهنمای محرمانه، و یا «گزارش وضعیت» ایران به امضای لرد کرزن که بسیار محرمانه بود، هیچ اشاره‌ای به این قحطی نشده است (همان). مورگان شوستر که مدیر کل مالیه ایران بود، اشاره کرده که مورخان اقتصادی انگلیس و البته در کنار آن‌ها، روس‌ها - که ایشان هم اگرچه نه به اندازه انگلیسی‌ها، ولی در این قحطی نقش داشتند - «اشکارا تلاش کرده‌اند تا جمعیت ایران را کمتر از واقع نشان دهند» (ص: ۸۷). اما مجد با اشاره به نادرستی آماری هم‌چون آن‌چه باربر اعلام کرده، خود به چند روش تلاش کرده آمار جمعیتی ایران در آن زمان را نشان دهد. یک روش وی، اشاره به نظریه سوبوتسینسکی است که جمعیت شهرنشین ایران را در سال ۱۹۱۴ بر اساس داده‌های تاریخی و فرضیات جامعه‌شناختی، برابر ۱۲ درصد کل جمعیت ایران آن دوره می‌داند (ص: ۸۸) که از نظر مجد، بیش از ۲/۵ میلیون نفر است. اما ناگفته نماند که توضیحات نویسنده در این بخش برای اثبات ادعایش مبنی بر جمعیت ۲/۵ میلیون نفر شهری ایران در سال ۱۹۱۰ کافی به نظر نمی‌رسد. او به نظر

در «کتاب راهنمای محرمانه، و یا گزارش وضعیت»
ایران به امضای لرد کرزن که بسیار محرمانه بود،
هیچ اشاره‌ای به این قحطی نشده است

است که تاریخ جنگ‌های ایران و روس را بخواند و از ستم‌هایی که روس‌ها بر ایرانیان روا داشتند، قلبش به درد نیاید؟ و کدام میهن‌پرستی است که با شنیدن نام سرزمین‌هایی که اکنون هر کدام کشوری یا بخشی از کشوری جداشده از ایران‌اند، رنجیده خاطر نشود؟ و کیست که از سیاست‌های همین روس‌ها بی‌خبر باشد که همواره تلاش می‌کردند حتی پیوندهای تاریخ و فرهنگی ایران را با پاره‌های جداافتاده‌اش از میان برداشته شود؟ به‌رحال این فصل از کتاب، به وحشیگری‌های نیروهای روس در ایران پرداخته و میزان و چگونگی تأثیر اعمال ارتش روس در قحطی ایران را شرح می‌دهد. البته در این میان به نقش عثمانی در این قحطی هم اشاره می‌شود. بنا به نوشته پدر روحانی، جرج زوکلر، «...[عثمانی‌ها] از همان ابتدا، احتکار و ذخیره گندم و جوی را که دستشان به آن می‌رسد آغاز کردند و آن‌ها را از این‌جا بردند. بخش بزرگی از این کار به نام کمک برای رسیدن به هدف، به مردم تحمیل می‌شد. در جاهایی که گفته می‌شد مردم گرایش‌های ضد عثمانی داشتند، هرچه لازم بود تصرف می‌شد. در انبارهای مزارع را می‌شکستند و بدون کمترین توجهی به نظر مالک آن‌ها را تخلیه می‌کردند. با انبارهای کاه و علوفه نیز به همین شکل برخورد می‌شد. در روستاها لباس‌ها و جوراب‌های پشمی را مصادره می‌کردند...» (ص: ۹۹). اما رفتار سربازان عثمانی، غیرقابل قیاس با وحشیگری‌های سربازان روسی بود. هر روز در روزنامه‌ها شکایت‌های مردم نواحی مختلف کشور، از روستاهای اطراف تهران گرفته تا قم و همدان و زنجان و قزوین و سندج و اردبیل و... این وحشی‌گری‌ها را به تصویر می‌کشید. برای نمونه، روزنامه‌ی رعد در هشتم فوریه ۱۹۱۸ می‌نویسد: «تلگرام‌های بلندی از زنجان به دست می‌رسد که می‌گوید حدود ۵۰۰۰ روس مشغول چپاول روستاها و کشتار سکنه آن‌ها هستند، آن‌ها به زنان هم تجاوز می‌کنند» (ص: ۱۰۱). ساوثرد هم می‌نویسد: «... نیروهای روس چوب سقف، پنجره یا چارچوب درهای خانه‌ها و هر بخش چوبی دیگری را که در کلبه‌های دهقانی ایرانی به کار رفته است، به جای هیزم برمی‌دارند. با این کار، به طور طبیعی این خانه‌ها خالی از سکنه شده و در اثر برخی از این خرابی‌ها که در زمستان رخ داده است، دهقانان بی‌سرپناه شده‌اند و بسیاری نیز مرده‌اند...» (ص: ۱۰۷). روس‌ها در همه‌ی شهرها به غارت خانه‌ها، دکان‌ها و بازارها پرداخته و بسیاری از بازارها را به آتش کشیدند. دولت ایران تنها کاری که می‌کرد، درخواست توقف این

نظر ایمری، معاون کنسول آمریکا بین یکصد و پنجاه هزار تا دویست هزار نفر بوده است (ص: ۹۳) که یعنی دست کم نیمی از جمعیت این شهر در جریان قحطی از بین رفته‌اند. این‌ها با وجودی است که قاعدتاً توجه حکام به این شهر بیشتر بوده است. بنابراین نویسنده حتی آمار تلفات ۶ تا ۷ میلیون نفری قربانیان قحطی که توسط موری بیان شده است را هم کمتر از واقع دانسته و آن را دست کم ۱۰ میلیون نفر می‌داند (ص: ۹۴). و بر همین اساس است که وی در پایان این فصل، دوباره تکرار می‌کند که این قحطی «یکی از بزرگ‌ترین قحطی‌های تاریخی و بی‌تردید بزرگ‌ترین فاجعه‌ای است که در طول تاریخ برای ایران رخ داده است... ایران بی‌طرفِ نگویند بخت، بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده است. هیچ‌یک از طرفین متخاصم تلفاتی در این ابعاد نداشته‌اند» (همان).

فصل چهارم به یکی از چرایی‌های قحطی یادشده باز می‌گردد: «تخریب و غارت به دست روس‌ها» که اگرچه نه به اندازه انگلیسی‌ها، اما گستردگی آن به‌رحال قابل چشم‌پوشی نیست. روس‌ها در کنار انگلیسی‌ها در این دو سده واپسین، همواره بدون توجه به معاهدات سیاسی (که به گفته‌ی ایشان، اخلاق در سیاست جایی ندارد!)، مایه‌های بدبختی ایران و مردم آن را فراموش کرده‌اند تا شاید از این راه، خود به منافعی دست یابند و یا اگر نه، دست‌کم از دسترسی ایران به آسودگی جلوگیری نمایند تا از نظر ایشان، هیچ‌گاه توان احتمالی به خطر انداختن منافع‌شان را نداشته باشد. این روند متأسفانه همچنان از سوی حکومت‌های هر دو کشور ادامه دارد (بگذریم اگر گاهی ظاهرسازی‌هایی می‌شود که ما از پشت پرده‌شان بی‌خبریم). کدام انسان آزاده‌ای

روس‌ها در کنار انگلیسی‌ها در
این دو سده واپسین، همواره
بدون توجه به معاهدات سیاسی
مایه‌های بدبختی ایران و مردم آن
را فراموش کرده‌اند



ایران بی‌طرف بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده است. هیچ‌یک از طرفین متخاصم تلفاتی در این ابعاد نداشته‌اند

انگلیسی‌ها داشتند، مقصر جلوه می‌دادند. آن‌ها دموکرات‌های ایرانی را افرادی پول‌پرست، «آزمند»، «خودخواه» و «بی‌مقدار» می‌نامیدند که نمی‌شود روی کمک آن‌ها به قحطی‌زدگان حساب کرد (ص: ۱۱۶). کمک! انگلیسی‌ها به قحطی‌زدگان، به کارگیری آن‌ها برای جاده‌سازی و از این راه، پرداخت دستمزد به آن‌ها بود. ضمن آن‌که در شهرهایی چون همدان، ظاهراً و به ادعای خودشان در بین مردم آش رایگان توزیع می‌کردند (ص: ۱۱۷). فصل پنجم «محرور کردن ایران از غذا: خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها» است. مجد در آغاز این فصل توضیح می‌دهد که «این فصل در بردارنده اطلاعات موجود در این منابع [خاطرات افسران ارتش انگلیس در ایران و نیز اسناد وزارت خارجه آمریکا] است و نشان می‌دهد که در زمانی که قحطی مرگ‌بار، مردم ایران را تلف می‌کرد، انگلیسی‌ها درگیر خرید گسترده‌ی مواد غذایی صرفاً به منظور تغذیه نیروهای خود در ایران و جنوب روسیه بوده‌اند. علاوه بر خریدهای آن‌ها در ایران، از اسناد وزارت خارجه آمریکا روشن می‌شود که انگلیسی‌ها از واردات مواد غذایی از ایالات متحده به ایران جلوگیری کرده و آن‌چه که می‌توانسته‌اند انجام داده‌اند تا داد و ستد میان ایران و بین‌النهرین را تضعیف کنند» (ص: ۱۲۱). وی در ادامه چگونگی انجام این اعمال را به تفصیل بیان می‌کند. در زمان جنگ، «انگلیسی‌ها با ترک مواضع خود در اثر پیشروی نیروهای عثمانی، آذوقه‌ای

رویدادها بود و در مقابل، کنسول روسیه هم به شکلی صوری از سربازان می‌خواست که این کارها را ادامه ندهند. سربازان هم بی‌توجه به دستورات، کارهای خود را بدون هیچ‌گونه شرم و حیا ادامه می‌دادند. کالدول در گزارشی ارزش اموال غارت، تخریب یا سوزانده شده ایرانیان به دست روس‌ها را در آن زمان «میلیون‌ها دلار» برآورد کرده است (ص: ۱۰۴). کالدول می‌نویسد: «...حضور نیروهای بی‌قانون روسیه که به اراده خود تمام غله و منابع غذایی کرمانشاه، همدان، سلطان آباد، رشت، قزوین، مشهد، شهرها و روستاهای آذربایجان و دیگر نقاط کشور را غارت و مصادره کرده‌اند، باعث شده است تولیدکنندگان خرده‌پا، محصول غله آخرین فصل برداشت را انبار کرده و بدین ترتیب، قیمت‌ها سرسام‌آور شوند» (ص: ۱۰۵). البته گزارش‌های متعددی درباره غارتگری‌های روس‌ها در ایران، توسط انگلیسی‌ها تهیه شد تا نقش خود را در بروز قحطی، پنهان نگه دارند. نویسنده کتاب معتقد است که «از آغاز، انگلیسی‌ها جریانی را هدایت کردند تا تقصیر را متوجه روس‌ها کرده و خود را تبرئه کنند» (ص: ۱۰۹). اما وی این پرسش را مطرح می‌کند که اگر روس‌ها تنها مقصر این قحطی بودند، پس در شرق و جنوب ایران که هیچ جنگی در کار نبود و در اختیار انگلیسی‌ها بود، چرا قحطی بیداد می‌کرد؟ (همان). انگلیسی‌ها نه تنها روس‌ها و ترک‌ها، بلکه ایرانی‌ها و به ویژه دموکرات‌های ایرانی را که «نفرت شدید»ی از

که نمی‌توانستند با خود ببرند، به شکلی حساب شده از میان می‌بردند» (ص: ۱۲۶). نوشته‌ای از دنسترویل نقل می‌شود که در آن‌جا توضیح می‌دهد: آن‌ها علی‌رغم شرایط قحطی و مخالفت دولت ایران و حکام محلی، نه تنها آذوقه مورد نیاز خود، بلکه حتی آذوقه نیروهای بعدی را هم تهیه می‌کردند. وی اعتراف می‌کند که انگلیسی‌ها در همان دوره، تمام مخابرات میان حکومت ایران و حاکمان ولایات غربی را مخفیانه شنود می‌کرده‌اند (ص: ۱۲۴). نشریه ستاره ایران در ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: «هر جا که انگلیسی‌ها وارد می‌شوند، نظم حاکم بر آن‌جا از میان می‌رود. در تمام نقاط مختلف جنوب، پلیس جنوب ایران [که انگلیسی بودند] چنان اوضاعی به وجود آورده است که دیگر کسی در آنجا خود را صاحب جان و مالش نمی‌داند» (صص: ۱۲۸-۱۲۹). جمع کردن اندک غله موجود در نقاط مختلف کشور، بر عهده اداره‌ای جدیدالتأسیس بنام «اداره تدارکات محلی» بود. این اداره به جای آن‌که از هند که وفور غله بود، آذوقه برای سربازان انگلیسی وارد ایران کند، ترجیح داد ناوگان کشتیرانی برای کارهای دیگر خالی بماند تا این‌که غله‌ها را از هند به ایران بیاورد. و در عوض، غله‌های موجود را به بهای تلف شدن میلیون‌ها ایرانی، از بازار ایران گرد آورد (صص: ۱۳۲-۱۳۳). دولت ایران بارها به این روند اعتراض کرد؛ ناگفته پیداست که بی‌نتیجه ماند. تلگرافی که از وزارت خارجه ایران به سفارت این کشور در لندن فرستاده شده، بی‌توجهی سیاستمداران انگلیسی را به درخواست‌های دولت ایران که جمع‌آوری غله ایران توسط انگلیسی‌ها را در شرایط قحطی و خشکسالی نادرست می‌دانند، نشان می‌دهد (ص: ۱۳۷). یکی از روشن‌ترین دلایل در اثبات قحطی‌آفرینی انگلیسی‌ها در ایران، وضعیت شهر رشت است. این شهر تا پیش از ورود انگلیسی‌ها از قحطی در امان بود. تا آنجا که مردم سایر شهرهای قحطی‌زده هم به این شهر پناه آورده بودند. به گزارش دکتر فریم از رشت، «... اخیراً برادران جنگل (یک حزب سیاسی جدید) نهضت جنگل به پیشوایی میرزا کوچک خان [که به آرامی حکومت کل شهر را به دست گرفته‌اند، هزینه‌ها و دیگر موارد را پرداخته و بهترین اقدامات امدادی را که من تاکنون در اینجا دیده‌ام، برای بخش بزرگی از پناهندگان تهیه و سازماندهی کرده‌اند» (ص: ۱۴۰). اما انگلیسی‌ها که دیدن روی خوش و آرامش را برای هیچ یک از شهرهای ایران تاب نمی‌آوردند، باعث شکست نهضت جنگل شده و در ژوئن ۱۹۱۸، رشت را اشغال کردند و

جالب این‌جاست که در اوت همان سال، رشت هم قحطی‌زده شد. آذوقه موجود در این شهر، برای نیروهای انگلیسی حاضر در باکو، مصادره می‌شد. دنسترویل که از باکو به گیلان آمده بود، چرابی این بازگشت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «خواباندن نهایی غائله کوچک خان، چنگ انداختن بر هر چیزی که دستم برسد برای تقویت [نیروها] و انجام هماهنگی‌ها برای تأمین برنج از منطقه گیلان» (ص: ۱۴۳). با این خریدها اگرچه ارزش پول ایران بالا رفت، اما در تجارت آن هیچ نقشی نداشت. چرا که انگلیسی‌ها اجازه هیچ‌گونه تجارت خارجی‌ای را نمی‌دادند. آن‌ها به شیوه‌های ممکن، جلوی ورود غله از بین‌النهرین و امریکا را برای کمک به قحطی‌زدگان می‌گرفتند که این کار همانند نسل‌کشی بود. نمونه‌هایی از این دست موارد در کتاب بیان شده است (صص: ۱۴۹-۱۵۵).

فصل ششم، «محرور ساختن ایران از پول» نام دارد. در این فصل، به شرایط بسیار بد مالی دولت ایران در زمان جنگ و پس از آن اشاره و نقش دو دولت روسیه و انگلیس در این میان نمایان شده است. همان‌گونه که در فصل‌های پیشین کتاب توضیح داده شد، انگلستان با منع انجام هرگونه تجارت خارجی برای ایران، نه تنها شرایط قحطی را بسیار وخیم‌تر کرد، بلکه به منبع درآمد دولت در این زمینه نیز لطمه وارد آورد. اگرچه گمرک‌خانه‌ها در اختیار دولت‌های روس و انگلیس بود، اما به‌هرحال بخشی از درآمد آن به دولت ایران اختصاص می‌یافت. روسیه و انگلیس توافق کردند وامی ۳۰/۰۰۰ پوندی به ایران بپردازند. اما به

انگلستان با منع انجام هرگونه تجارت خارجی برای ایران، نه تنها شرایط قحطی را بسیار وخیم‌تر کرد، بلکه به منبع درآمد دولت در این زمینه نیز لطمه وارد آورد



کابینه وثوق‌الدوله که با حمایت انگلیسی‌ها روی کار آمده بود، دینش را ادا کرد. به گونه‌ای که در گزارش هیئت ایرانی، هیچ اشاره‌ای به نقش انگلیس در قحطی و جنایات رخ داده در ایران نشده بود

در زمانی که میلیون‌ها ایرانی از قحطی مرده‌اند، انگلیسی‌ها به‌طور غیرقانونی پرداخت درآمدهای نفتی به دولت ایران را مسدود کرده‌اند

شرطی که «کمیسیون مالی» تشکیل شود. اعضای پنج نفره این کمیسیون متشکل از دو ایرانی به انتخاب سفارت روسیه، یک روس، یک انگلیسی و رئیس گمرکات که بلژیکی بود، می‌شدند. ناگفته پیداست که چنین کمیسیونی که قرار بود اختیارات مالی کشور را بر عهده بگیرد، استقلال اقتصادی و در نتیجه، به‌طور کلی استقلال کشور را از بین می‌برد. سپهسالار که نخست‌وزیر و دست‌نشانده روس‌ها بود، آن را امضا کرد؛ اما تأیید آن نیاز به امضای شاه و وزیر خارجه هم داشت که هیچ‌یک امضا نکردند. بنابراین روسیه و انگلیس هم مدام فشار وارد می‌کردند. از سوی دیگر، «در زمانی که میلیون‌ها ایرانی از قحطی مرده‌اند، انگلیسی‌ها به‌طور غیرقانونی پرداخت درآمدهای نفتی به دولت ایران را مسدود کرده‌اند». و آن‌گونه که نویسنده ادامه می‌دهد، «قطعا جان میلیون‌ها ایرانی در صورت پرداخت این پول از سوی انگلیسی‌ها به دولت ایران نجات می‌یافت. این به معنای جنایت علیه بشریت است» (ص: ۱۸۵). دولت ایران تلاش کرد با به امانت گذاردن جواهرات گران‌بهای سلطنتی خود، وامی ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلاری از آمریکا دریافت کند؛ اما این امر هم تحقق نیافت (ص: ۱۷۳). اما در عوض مردم آمریکا که از وضعیت قحطی در ایران آگاهی یافته بودند، کمک‌های فراوانی کردند. ایرانی‌ها که یاری آمریکا را در این بحران شاهد بودند، تلاش کردند هیئتی به سرپرستی مؤتمن‌الملک به آمریکا بفرستند و شرایط را بهتر برای‌شان توصیف کنند. اما سفارت انگلستان مانع از اعزام این هیئت شد (ص: ۲۰۸). البته در این فصل کتاب، به مسأله ناخوشایند دیگری نیز اشاره شده است. درست است که دولت ایران تلاش‌هایی دیپلماتیک برای حل بحران می‌کرد، اما احمدشاه که خودش یکی از دارندگان و در واقع احتکارکنندگان اصلی گندم بود، با طمع‌ورزی هرچه تمام‌تر، برای به دست آوردن سود بالاتر، بیشتر تلاش می‌کرد تا برای حل مشکل مردم، ارباب کیخسرو شاهرخ، نماینده زردشتی مجلس که تلاش‌های وی برای کمک به مردم قحطی‌زده در جای‌جای کتاب آشکار است و «عموم مردم به صداقت و درست‌کاری او اعتقاد کامل دارند» (ص: ۳۸)، برای خرید گندم به شاه مراجعه می‌کند. احمدشاه جوان ابتدا بهای هر خروار ۹۰ تومان را پیشنهاد می‌کند. ارباب کیخسرو می‌پذیرد. پس از مدتی احمدشاه از قیمت اولیه منصرف شده و بهای ۹۵ تومان را پیشنهاد می‌کند. ارباب کیخسرو باز هم از سر ناچاری می‌پذیرد. و شاه دوباره بها را بالا برده و ۱۰۰ تومان

تعیین می‌کند. قیمتی که باز هم پذیرفته می‌شود. اما احمدشاه نهایتاً پیش از فروش تصمیم می‌گیرد فعلاً نفروشد تا شاید قیمت باز هم بالاتر برود (۲۰۲). و بالاخره فصل هفتم، به «دعایوی ایران در ورسای و آغاز لاپوشانی» می‌پردازد. در کنفرانس صلح ورسای که در ۱۹۱۹ برگزار شد، ایران توانست هیئتی را برای تظلم‌خواهی بفرستد و این بهترین فرصت برای ایران بود تا دست‌کم بخشی از مافات را به دست آورد. اگرچه جان میلیون‌ها تن دیگر برگشت‌پذیر نبود. اما می‌شد بازماندگان را بیشتر دریافت. اما کابینه وثوق‌الدوله که با حمایت انگلیسی‌ها روی کار آمده بود، دینش را ادا کرد. به گونه‌ای که در گزارش هیئت ایرانی، هیچ اشاره‌ای به نقش انگلیس در قحطی و جنایات رخ داده در ایران نشده بود. در بخشی از گزارش ایران در ورسای آمده است «به‌طور خلاصه، خساراتی که ایران در جریان جنگ متحمل شده است به سه گروه تقسیم می‌شود: خسارات ناشی از کارهای روس‌ها؛ خسارات ناشی از کارهای ترک‌ها؛ و مواردی که آلمان مسئول آن‌هاست» (ص: ۲۲۱). و بدین‌گونه، تنها و آخرین فرصت ایران هم بدون هیچ دستاوردی، نابود شد و از بین رفت.